

www.ketab.ir

حاج قاسم - ۲

خاطراتی از شهید قاسم سلیمانی

| به اهتمام : علی اکبری مزدآبادی |

حاج قاسم - ۲

خاطراتی از شهید قاسم سلیمانی

به اهتمام: علی اکبری مزداآبادی

ناشر: یا زهرا (سلام الله علیها)

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: یکم - بهمن ۱۳۹۸

شابک: ۸-۸۵-۷۵۹۴-۶۰۰-۹۷۸

لیتوگرافی: سینا/ چاپ: معاصر

صحافی: نگارش

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

سرمشق: ۱ - از مزداآبادی، علی، ۱۳۵۸ -، گردآورنده
عنوان و یادآور: حاج قاسم سلیمانی، خاطراتی از شهید حاج قاسم سلیمانی/ به
علی اکبری مزداآبادی.
مشخصات نشر: رون: نشر یا زهرا (س)، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص: مصوبه (ش).
شابک: ۸-۸۵-۷۵۹۴-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فنیبا
یادداشت: کتابنامه.
عنوان دیگر: خاطراتی از شهید حاج قاسم سلیمانی.
موضوع: سلیمانی، قاسم، ۱۳۳۵-۹۸
موضوع: Soleimani, Qasem
موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- مرگ
موضوع: Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries
موضوع: سرداران -- ایران -- خاطرات
موضوع: Generals -- Iran -- Diaries
رده بندی کنگره: DSR ۱۶۶۸
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲

نشانی: تهران، میدان انقلاب اسلامی، خیابان شهدای

ژاندارمری، پاساژ ناشران و کتاب فروشان کوثر،

شماره ۱ - تلفن: ۶۶۴۶۵۳۷۵ - ۶۶۹۶۲۱۱۶



فهرست

۹۹	توجیه فرماندهان	۶	مقدمه
۱۰۳	حادثه‌ی فاو	۱۱	اولین مسئولیت
۱۰۵	عبور	۱۳	خم: تان را به کشتن ندهید
۱۰۷	بهبتر است برگردی!	۱۵	تجربه کامل
۱۰۹	سفره‌ی فرماندهی	۱۷	شعبه ست، میراث حاج قاسم
۱	سخنرانی قبل از عملیات کربلای ۱	۲۱	اسلحه‌ی جدید
۱۱۱		۲۳	پتوییچ
۱۱۵	حادثه‌ی دشت مهران	۲۵	رهبر ما خدایست
۱۱۷	اطاعت از دستور	۲۵	علی عابدینی هست
۱۱۷	معطل این و آن نمی‌شد	۷	پشت سرم بنشین
۱۲۱	غواصی برای رضای خدا	۳۰	سخنرانی یک روز قبل از نبرد ۱۱ خرداد
۱۲۳	پرید عقب کمپرسی	۲۹	
	سختی عملیات کربلای ۴ به روایت	۳۱	طراحی مانور
۱۲۵	حاج قاسم	۵۱	شب حمله
۱۲۹	نماز آخر	۵۱	پرورش یافته در مکتب سلیمانی
۱۳۳	آمرمرد، بیا!	۶۳	پاتک والفجر ۳
۱۳۵	فکر دایم موجی شده	۶۷	قاسم سلیمانی به میدان رفت
۱۳۷	آیندا، نگری و، نده لشکر	۷۳	ترفندی در والفجر ۴
۱۳۹	بهبانه بیاور	۷۵	شهید محمد مهدی کازرونی
۱۴۳	دست رو ماش	۷۹	سیاه و سرخ
۱۴۷	خطر در شناسایی	۸۱	دعوا با خدا
۱۵۱	تکلیف تان را بدانید	۸۳	جنگ و انتقام؟
۱۵۹	ماساژ برف	۸۵	راهی جز توکل نیست
۱۵۷	دو بیتی محلی	۸۷	کشتی گرفتن با مرگ
۱۵۹	ببرید پس بدهید	۸۹	از خیر دیده بانی گذشتیم
۱۶۱	نگران فاو هستیم	۹۱	آموزش سخت
۱۶۳	محبوب دل‌ها	۹۳	صدایی از نخلستان
		۹۵	جواب‌های یک عارف

مقدمه:

برای «حاج قاسم» تنها باید حماسه سرود اما، این وجود حقیر من است که در سیاهچاله‌ی «بی‌کسی» گرفتار شده. پس نمی‌توانم «سوگ» نسرایم:

روزهای عروج «حضرت روح‌الله» را خوب به خاطر دارم. خام‌تر از آن بودم که جزاشک و لابه، فرجام دیگری را تصور کنم. دیگران همه سوز جگر را تجربه نکردم ... یک و بیست دقیقه بامداد روز سیزده دی ماه سال ۱۳۹۸. حوالی ساعت چهار صبح بود که تلفن زنگ خورد و صدایی درهم شکسته و ضجه‌زنان، فقط گزت: «بیچاره شایم! بدبخت شدیم! حاج قاسم روزن!» و شاید نخستین بار در زندگی من بوده که معنای «پایان» را تمام و کمال، شعور کردم.

هنگام بستر این چند خط، نزدیک به هشتصد و پنجاه ساعت از آن ساعت شوم می‌گذرد. در این پنج هفته، «بی‌وزنی» و غوطه خوردن در خالی روح، شمایل جدیدی از «مصیبت»، در تلبه تراشیده شد؛ و حالا من که سال‌ها به «حاج قاسم» مباحثات می‌کردم و آنسوی راه قیمتی گزاف به عالم و آدم می‌فروختم، کنار آن شمایل، چنبره زده و بلاتکلیفم. لا آن قدر پخته شده‌ام که جان دادن غرور پرشکوه‌ام را به تماشا بنشینم؛ و این جا است که بانوحه‌ی جانکاه حضرت «حیدر» (صلوات‌الله‌علیه) خود را تسلی می‌دهم. مردی که تمامیت «کفر» و «شرک» یکسره پامال پاپوش کهنه و وصله خورده‌اش بود و شاه‌شاهی براءالمیان، برایش از آب بینی بزی کم ارزش‌تر، در برابر مشتی «اشباح الرجال» این - نین - نه می‌خواند: «بندگان خوب خدا آماده‌ی کوچ‌اند. کیم دنیا را که ماندن نیست، به کثیر آخرت که از بین رفتنی نیست، معامله کردند. برادران ما که در صفین خون‌شان ریخته شد، از این‌که امروز در دنیا نیستند چه زبانی بردند؟ نیستند تا لقمه‌ی گلوگیر بخورند و آب تیره ناگوار بنوشند. به خدا سوگند، حق را ملاقات کردند و خداوند هم اجرشان را کامل و تمام عنایت فرمود و آنان را پس از بیم در جایگاه امن جای داد. کجایند آن برادرانم که راه را به حقیقت طی کردند و براساس حق از دنیا گذشتند؟ عمار، ابن‌تیهان و ذوالشهادتین کجا هستند و کجایند نظیران

آنان از برادران شان که بر جانبازی پیمان بستند و سرهای پاک شان برای تبهکاران فرستاده شد؟»

در این وقت، امام دست به محاسن شریف و کریم خود برد و زمانی طولانی اشک ریخت، سپس فرمود: «آه بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کرده، آن را استوار داشتند و واجبات را اندیشه نموده برپا کردند، سنت را زنده نمودند و بدعت را میراندند، به جهاد که دعوت شدند اجابت کردند، به پیشوا اعتماد نموده تابعش شدند.»

پس بر مرد تاریخ، این گونه برای سرداران شهیدش، روی منبر بر صورت می‌گوید و گریه می‌کند، در مانده‌ای چون من، چه باید بکنم؟

بگذارم و بگذرم که چاره‌ای و درمانی جز «صبر» نیست. خوشا به حال «او» که تنها مزد خوبان را گرفت و داد به حال ما که حتی درست ماندن را بلد نیستیم.

امروز حاج «قاسم سلیمانی» بهای خون خود و با ساروجی که از اشک گرم ده‌ها میلیون ایرانی، ورز داده است، سرنی سبتر و رگین در بنای «ایران اسلامی» تبدیل شده است. از این پس، به نشانی از معماری تاریخی سرزمین «سلمان» برگردی این استوانه‌ای آسمان خراش ترا تراهد گرفت و تقلاي حشرات و کفتاران برای تغییر و تبدیل این سرنوشت محتوم، قطعاً به جایی نخواهد رسید.

حاج قاسم، طی بیست سال گذشته، آن چه را از جهان خردیش، برای تدارک ظهور مولایش در مخیله داشت، با تمام توان روحی و جسمی این بی گرفت و محقق کرد. آرایش کنونی «آسیای غربی» مرهون دوندگی‌های هفتاد و هشت ساعته‌ای حاج قاسم در شبانه‌روز و خواب‌های ناآرامش در هواپیما و ماشین و فابریک‌های موقت در چند کشور است. چیزی شبیه این: نماز صبح را در «دمشق» می‌خواند، نماز ظهر را در «حلب»، نماز مغرب را در «بغداد» و چند ساعت خواب در نماز شب «در تهران روزی‌اش می‌شد و احتمالاً، ساعت هشت صبح، در ستاد نیروی قدس، جلسه‌ای با معاونانش برگزار بود و ساعتی بعد، شاید جلسه‌ای چند ساعته در بیت رهبری و نمازی به امامت مرادش و بعد پروازی به بیروت و مذاکره با «سید حسن نصرالله» که شاید تا بامداد ادامه می‌یافت و نماز شب و صبحی

دیگر. مقصد بعدی کجا بود؟ شاید منطقه‌ای عملیاتی در جنوب «سوریه» و یا مذاکراتی در ترکیه یا روسیه یا افغانستان یا ... سال‌ها بود که برنامه‌ی یومیه‌ی فرمانده سپاه قدس، چنین تلاطم فرساینده‌ای داشت؛ و در کنار همه‌ی این‌ها، دیدار با خانواده شهدا، زیارت بقاع متبرکه عراق و ایران، مسجد جمکران، مناطق سیل‌زده خوزستان و ... را هم اضافه کنید. نتایج همین خروش خستگی‌ناپذیر، دشمنانش را در گرداب اعجاب و تحسین گرفتار و دوستانش را در اقیانوس محبت و ارادت غرق ساخت و اینک که پنجه بر ایوان عرش گرفته و از رفیع اعراق، به دماسای میراث‌دارانش نشسته است، باید کاری کنیم کارستان؛ اما... چه کار؟ می‌دانم و نمی‌دانند.

هنوز زنده است، نه پاسخی درخور به این سوال داده شود؛ اما آن‌چه در این روزها مرتکب می‌شویم و می‌شوند، تنها راهی است برای آرام کردن ارواح عزاداران. چهار سال قبل که برای کتاب «حاج قاسم» مقدمه می‌نوشتم، روحم سرمست بود از ستایش مردی که سجیدش را «باب و افتخار می‌دانستم و اما امروز، تنها از سرنوچاری است که می‌نگارم. دیگر از من «گردد تراز گرد» چه بومی آید برای آن «نور تراز نور»؟

کتابی که پیش رو دارید، تکمله‌ای است بر کتاب «حاج قاسم». آن کتاب مجموعه‌ای بود از سخنان و خاطرات «حاج قاسم سلبانی» که از منابع موجود در کتابخانه‌ها، آرشیوهای صوتی و تصویری، مطبوعات و فضای مجازی گردآوری و در زمان حیات دنیایی علمدارمان، علی‌رغم مرگ ایشان و با تکیه بر گستاخی و بی‌ادبی جوانسرا نه اما از سر عشق و ارادت ما مشتاقان این کتاب، تلاش دیگری است برای مکتوب‌سازی سیره‌ی عملی ایشان که این بار علاوه بر خاطرات آن سپهدار، خاطراتی از زبان هم‌زمانش درباره‌ی او، در سال‌های دفاع مقدس روایت و تدوین شده است؛ و ما مریدان جان تابناکش، امید داریم که شاید مجلدات دیگری نیز به همین نام، در آینده‌ای نزدیک، آماده‌ی طبع و انتشار گردد؛ ان شاء الله. فرصت را مغتنم شمرده، از محسن رنگین‌کمان به پاس تصویر

روی جلد که همانند کتاب قبل اثر لنز دوربین اوست، تشکر و قدردانی می‌کنیم.
در نهایت، سپاسگزار عزیزی هستیم که باز هم این مجال را فراهم ساخت تا
در کتابی دیگر به نام و یاد «حاج قاسم»، یادگار نوشته‌ای داشته باشیم؛ الحمدلله
رب العالمین.

چند سال قبل، برای نوشتن از «حاج قاسم» می‌دانستیم که اجازه‌ی او را
نداریم. همواره نگران بودیم که مشمول قهر و ملامت آن وجود نازنین قرار بگیریم
(ک. دریافتیم)، اما امروز می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم با اجازه از ساخت شهسوار
آفرینس، حضرت حیدر کرار (صلوات‌الله‌علیه) و این مقدمه را با جملات دیگری از
حضرتش به پایان می‌بریم:

«کجا هستند مردی که به اسلام دعوت شده و پذیرفتند، قرآن تلاوت کردند
و معانی آیات را شنیدند، به نری جهاد برانگیخته شده چونان شتری که به
سوی بچه‌ی خود روی می‌آورد. شمشیر جهاد گردیدند، شمشیرها از نیام برآوردند
و گرداگرد زمین را گروه گروه، صاف به صاف احاطه کردند، بعضی شهید و برخی
نجات یافتند؟ هیچ گاه از زنده ماندن که در میدان جنگ شادمان نبودند و
در مرگ شهیدان نیازی به تسلیت نداشتند. با گریه‌های طولانی از ترس خدا،
چشم‌هایشان ناراحت و از روزه‌داری فراوان، شکم‌هایشان لاغر و به پشت چسبیده
بود. لب‌هایشان از فراوانی دعا خشک و رنگ‌های صورت‌هایشان زرد و زرد
و بر چهره‌هایشان غبار خشوع و فروتنی نشسته بود.

آنان برادران من هستند که رفته‌اند و بر ماست که تشنه‌ی دیدنشان باشیم
و از اندوه و فراق‌شان انگشت حسرت به دندان بگیریم...»

به امید آزادی کعبه و قدس شریف

محمدعلی صمدی

بهمن ۱۳۹۸